

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که بود درباره‌ی بلوغ بود و یک مقداری در این جهت صحبت شد، دیگر تقریباً اواخر بحث است، عرض کردیم یک اصطلاحی را ما اینجا اضافه کردیم به نظرمان شاید کلاً در فقه و در برداشت‌های فقهی بتواند تاثیرگذار باشد، عرض کردیم گاهی یک فتوایی کاملاً بین اصحاب شهرت پیدا می‌کند، حالا با روایتی باشد یا نباشد، و خیلی از موارد در اینگونه موارد اضافه‌ی بر شهرت ادعای اجماع می‌شود، مثلاً همین بیع صبی.

در بیع صبی امثال مرحوم سید بن زهره رحمه الله ادعای اجماع کرده است، شیخ هم می‌گوید شهرت محقق است علامه و اینها هم داریم ادعای اجماع دارد، و مرحوم شیخ هم شهرت را محقق می‌داند، راست هم هست و حق با ایشان است. شهرت بین علمای شیعه این کاملاً واضح و روشن است مشکلی که پیش آمده این است که در کتاب ابن زهره به غیر از اجماع ایضاً قوله علیه السلام رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم به حدیث رفع القلم تمسک فرموده، یک مقدار بحث‌هایی که بعدها بین اصحاب ما آمد عرض کردیم این سنح بحث‌ها تقریباً می‌شود گفت اوائلش را مثل محقق و مثل مرحوم علامه انجام دادند یک مقدار پیشرفته ترش را مرحوم جامع المقاصد انجام داده و یک مقدار بحث‌هایی را شروع می‌کنند دو مرتبه تنقیح کردن و بررسی کردن و مطالبی بوده بین اصحاب که تلقی به قبول شده و شهرت پیدا کرده است جا افتاده است، اینها شروع کردن مناقشه کردن که این مطلب ثابت هست یا نیست.

و عرض کردیم تقریباً می‌شود گفت بهترین تقریباً مناقشاتی که فتح باب در این جهت می‌کند از مقدس اردبیلی است در این مجموع الفائده و البرهان، فقط ایشان خیلی بد عبارت است فعلاً یاد نمی‌آید کسی در فقهای شیعه کسی مثل مرحوم مقدس اردبیلی بد عبارت باشد، جواهر هم بد عبارت است، اما فکر نمی‌کنم باز به بد عبارتی مرحوم مقدس اردبیلی باشد، انصافاً این مجموع الفائده لطائف فراوانی

دارد ایشان واقعا فتح بابی در این جهت کردند و راه جدیدی را دارند یک مقدار حتی در مسائل رجالی حدیثی مناقشات شروع کردند این مناقشات به این صورت ایشان مطرح نبوده است .

البته باز هم مناقشات خیلی قوی نیست اما باز هم مطرح نبود، یک مقدار قبل از ایشان هم مرحوم شهید ثانی در آن حاشیه‌ای که بر خلاصه دارد یک مقدار بحث مناقشات رجالی را شروع کردند تقریباً بعد از علامه مثلاً در حدود سال هفتصد چون ایشان متوفای سال هفتصد و بیست و شش است، به نظرم خلاصه‌اش هفتصد و یازده یا دوازده است نمی‌دانم دقیق، یا مختلف را هفتصد و یازده نوشته ، لذا همیشه می‌گفتیم قرن هشتم و الا ایشان متوفای ربع اول قرن هشتم است، هفتصد و بیست و شش و محقق را می‌گوییم قرن هفتم اما ایشان در اوائل قرن هشتم است یعنی این آثار علمی را در قرن هشتم به ایشان نسبت می‌دهیم سرش این است رضوان الله علیه.

تا سال نهصد و شصت و چهار یا شصت و سه که شهادت مرحوم شهید ثانی است این افکاری را که ایشان در رجال مطرح کرده بود خوب مطرح اصولاً عرض کردم به طور کلی در مباحث رجالی در شیعه بعد از علامه بعد از قرن هشتم تا همین زمان متاخر ما تقریباً مبانی در کلیات روی همان حرفهای علامه است، مرحوم وحید بهبهانی یک آفاق جدیدی را باز کرد و کم کم روی کلمات خود مرحوم علامه هم مناقشات بعدها شروع شد مثلاً شما نگاه نکنید بعد از علامه وقتی که در کتب رجالی یا حدیثی به مناسبتی چیزی را به ابن غضائری پسر که اسمش احمد است و هم اسم من هم هست نسبت دادند، همه عیال علی العلامه، علامه هم از ابن طاووس گرفته و ابن داوود هم دارد اما عیال علی العلامه، ابن داوود را الان نمی‌دانم دقیقاً نقل کرده باشد.

عیال علی العلامه، و بعدها کم کم شروع شد که نه علامه اشتباه کرده کتاب شاید برای ابن غضائری نباشد و کذا شده است دیگر مناقشاتی که الان نمی‌خواهم وارد این مناقشات بشوم این مناقشات را بعدها کردند و الا یعنی احتیاج ندارد که شما بگویید فلان و فلان شما ممکن است یک لیستی را ببینید که در حدود بیست تا از علمای ما بعد از علامه به کتاب ابن غضائری و به کلام ابن غضائری استشهاد کردند، هست از مرحوم طباطبایی هست مرحوم بحر العلوم هست و دیگران هست لکن این احتیاج به لیست برداری و اسم برداری ندارد از زمان علامه بگیرید تا حدود صد سال ، صد و پنجاه سال قبل بوده است.

بنایشان به این بوده هر کسی در وسط بحث رجالی آورده و در حدیثی نکته‌ی رجالی گفته نظرش به کلام ابن غضائری مقبول بوده به خاطر اینکه علامه نقل کرده است، اخیراً مناقشات شروع شد که شاید این کتاب اصلاً برای ابن غضائری نباشد، این کتاب دروغ باشد، اصلاً بعضی‌ها گفتند ابن غضائری پسر خودش توثیق ندارد چه کسی گفت ابن غضائری پسر خودش ثقه است و ...

آقای خوئی هم در یک نقلی که مرحوم شیخ در اول فهرست دارد که اصلاً این کتاب ابن غضائری را سوزاندند آقای خوئی بیشتر نظرش این است که بعضی از ورثه کتاب ابن غضائری را سوزاندند و به ما نرسیده است و به علامه هم نرسیده است این کتاب، این هم اشتباه است البته کلام شیخ درست است و استظهار آقای خوئی باطل است والتفصیل موکول الی محله.

علی‌ای غرضم این است چون بعضی برای تأیید کلام ابن غضائری فرض کنید گشتند و مجموعاً بیست یا سی نفر را پیدا کردند که به کلام ابن غضائری در کتب فقهیه استناد کردند این احتیاج ندارند که خیلی لیستی بردارند به طور کلی همین بوده است. یعنی در میان شیعه وقتی بحث رجالی آمد چون در بحث رجالی انصافاً عیال علی‌العلامه، چون علامه هم جمع و جور کرده است.

فهرست کتاب نجاشی و فهرست کتاب شیخ هم مفصل است رجالش هم توثیق کم دارد و علامه از کتاب رجال شیخ خیلی کم نقل کرده است چون عمده‌ی رجال کتاب شیخ مجاهیل هستند، علامه اصلاً مجاهیل را نقل نکرده است. همین عمر بن حنظله اصلاً علامه در رجالش از او اسمی نبرده است، چون شیخ طوسی اسم آورده است ولی نجاشی اسم نیاورده است.

غرضم اینکه با این که این همه حدیثش مشهور است علامه اسم نبرده است یعنی ایشان کتاب را رجالی صرف نوشته و رجال‌هایی که قولی کلامی در قبول یا رد بوده ابن غضائری بوده اینها را برداشته و آورده است مخصوصاً ایشان از ابن غضائری نقل می‌کند که ما فعلاً جای دیگری نداریم، البته کتاب ابن طاووس هست اما آنکه الان محور مراجعه است کتاب علامه است در کلمات مرحوم ابن غضائری رضوان الله تعالی علیه.

علی ای حال در این مساله این کاری را که شروع شد مناقشه‌ی در اسانید و ... این توسط مقدس اردبیلی شروع شد. دو تا شاگرد دارد صاحب مدارک و صاحب معالم، صاحب معالم اولین کسی است که روی متون کار کرد، روی متون علمای ما کار نمی‌کردند ایشان در ملتقی الجمال روی متون کار کردند و ای کاش این کار ادامه پیدا می‌کرد که نکرد و الی آخره.

لکن ما بیشتر الان یک تغییر اساسی که مجموع کارهای گذشته را با یک تغییراتی که دیگر نمی‌خواهم شرح بدهم چون از بحث خارج می‌شویم توسط وحید بهبهانی است و کارهایی است که شده است لکن تا هنوز که هنوز است تاثر کلی رجال و حدیث به علامه است، تا این لحظه‌ای که در خدمت شما هستیم تاثر کلی به علامه است، یعنی الان که در قرن پانزدهم هستیم حدود هفت قرن است که تاثر کلی حوزه‌های شیعه به علامه است رضوان الله تعالی علیه. مرد بزرگواری است بحثی هم نیست انصافا شخصیت بزرگی است. دیگر حالا آن بحث علمی جای خودش است اما شخصیت ایشان هم کاملا محفوظ است.

این راجع به این مطلب خوب دقت بکنید، اینجا این مطالبی که بعد پیدا شد یکی‌اش همین بود معیار حجیت این شهرت‌ها، این شهرت‌ها را قبول بکنیم یا نکنیم، معیار حجیت این اجماعات، اجماعتی که ادعا شده است، معیار حجیت این روایاتی که اینطور ادعا شده است. این یکی از کارهای بسیار مهمی است که تقریبا می‌شود گفت که در این مثلا فرض کنید مرحوم مقدس اردبیلی درش نقش دارد، اخباری‌ها هم نقش منفی قوی دارند انصافا نباید انکار کرد.

چون انصاف قصه این است که این فوائد مدنیه فوائد خوبی دارد مرد ملایی است انصافا نباید انکار کرد. تندی دارد حرف‌های بی اساس دارد اما مرد ملایی است و اخباری‌ها به خلاف راه علامه راه تازه‌ای رفتند و تقریبا همه‌ی کتب مشهوره قبول کردند، البته آن راه علامه انصافا کمبود داشت این راه خیلی زیادی دارد نه اینکه کم دارد، آن مقداری کمبود داشت این خیلی زیاده روی دارد این راهی که اخباری‌ها رفتند.

لذا من حیث المجموع بعد از اخباری‌ها و کارهایی که مرحوم وحید کرد خیلی تاثیرگذار بود الان برای تنقیح بحث، لکن مع ذلک کله بزرگانی که در این بحث بعدها آمدند بعضی مثل مرحوم شیخ انصاری که فوق العاده جلیل القدر هستند یا مرحوم نائینی یا دیگران،

بزرگانی که در این طایفه آمدند تمایلات کلی‌شان روی این بود که عمل و خبر را با هم ملاحظه کنند، من در بحث اول امروز عرض کردم در اصحاب ما عده‌ای فقط روی عمل اصحاب حساب کردند، عده‌ای هم فقط روی خبر حساب کردند عمل را هیچ گرفتند عده‌ای هم عمل و خبر را گرفتند، عمل یعنی فتوا دادن نه عمل خارجی، این دو تا را گرفتند .

هنوز هم که هنوز است و الان من در خدمت شما هستم این رای تقریبا شایع تر است، رای سید مرتضی که کلا خبر را قبول نمی‌کند فکر نمی‌کنم در حوزه‌های ما باشد، ایشان بعد از اینها به اصطلاح روشن فکر مذهبی قائل باشند و روایات را بریزند کنار، البته غربی‌ها چرا عده‌ی زیادی از مستشرقین بودند مثل امثال شاخین‌ها که کل روایات اسلامی را قبول نمی‌کنند.

اما در میان حوزه‌های شیعه تقریبا رای سید مرتضی فعلا یعنی ما بعد از زمان علامه بعد از مرحوم محقق و علامه دیگر رای سید مرتضی را نداریم، امثال ابن ادریس و ابن زهره و امثال ابوالفتح رازی و صاحب مجمع البیان و صاحب کتاب نغز ملا عبدالجلیل رازی و قطب راوندی و صاحب احتجاج و صاحب کتاب نوهی مرحوم طبرسی مشکات الانوار و ... که انصافا این کتاب مشکات الانوار خیلی قشنگ است ، اینها را داریم. عده‌ای را داریم که اینها قائل به حجیت خبر مطلقا نیستند، لکن دیگر از زمان محقق نداریم .

انصافا محقق چرخاند و الان هم در درس اول هم عرض کردیم همین الان هم که در خدمت شما هستیم امثال نائینی و شیخ انصاری و مرحوم آقا ضیاء و اینهایی که هستند بیشتر روی همان رای محقق هستند، اما اصطلاحات علامه هم تاثیرگذار است، اما امثال آقای خوئی روی مبنای علامه هستند و علامه باز هم به این شدت نیست که آقای خوئی هست، آقای خوئی شدیدتر است، باز صاحب مدارک از آقای خوئی شدیدتر است، این مبنا را هم داریم که عمل به فتوا را حساب نمی‌کنند و فقط روایت و سند را به اصطلاح می‌بینند.

این سیری است که فقه ما پیدا کرده ، آن وقت این مطلبش اینجوری شده که اگر خبری ضعیف بوده و مشکل داشته است به خاطر اینکه شهرت عملی بوده این جبران ضعف بکند، این بحث را انداختند روی بحث حجیت.

یک نکته‌ی دیگری هم که بعد به آن برخورد کردند، این بود که گاهی خبر بود دلالتش ضعف داشت، حالا سند نبود، اما عمل بود، اینجا اصطلاحا اینجور گفتند جبر ضعف دلالت به عمل ، پس مسالهی جبر دو نکته دارد یک دفعه به ناحیه‌ی صدور است این را اصطلاحا ما

حجیت می گیریم یک دفعه به ناحیه ی دلالت است این جبر ضعف دلالت است. تصادفا در اینجا هر دو هست در مساله ی بیع صبی مثال مناسبی است.

از یک طرف این خبر را عرض کردم رفع القلم در روایات ما از اهل بیت نیست همینکه ایشان دیروز از خصال خواندند این سند برای عامه است، اصلا مرحوم شیخ صدوق هم از طرق عامه است، از اولش از عامه است و عرض کردم مرحوم شیخ صدوق یکی نوشته در عامه طرق متعدد عن علی دارد، و عده ای هم آن را صحیح می دانند که زیاد نیستند و عده ی کمی هستند.

همان روایات رفع القلم را از عایشه را بیشتر صحیح می دانند و ما در روایات خودمان از طریق اهل بیت که مثلا امام صادق و اینها رفع القلم نداریم اما شیخ مفید می گوید روت العامه و الخاصه بین شیعه معروف است نمی شود انکار کرد اما بحث سندی که بکنیم به مشکل برمی خورد.

این یک نکته بود بیایم بگوییم چون اصحاب فتوا دادند که بیع صبی درست نیست آن بحث سندی درست می شود، این شد روی حجیت، از یک طرف آمدند مشهور هم شیخ انصاری اشکال کرده است، مشهور آمدند گفتند رفع قلم مراد تکلیف است یا مواخذه است و احکام جزایی است احکام وضعی را نمی گیرد. قلم به احکام درست است یا نه قلم نمی گویند و رفع القلم نمی گویند این معامله درست است یا نه این را رفع قلم نمی گویند.

از آن طرف هم اصحاب گفتند بیع صبی باطل است، پس دو تا نکته هست یکی اینکه متن به کمک این فتوا بیاید که بگوییم رفع قلم شامل این احکام وضعی هم می شود اگر عبارت شیخ را بخواهیم در مکاسب نگاه کنیم می گوید کما قیل خیلی شیخ محکم صحبت نمی کند. می گوید وقیل رفع قلم ثابا شامل احکام وضعی نمی شود و این اشاره به این مناقشه است.

پس یکی عمل بیاید آن جبر ضعف سند بکند یکی آن متن بیاید جبر ضعف دلالت بکند، چون متن رفع قلم است واقعش هم همینطور است انصافا عنوان قلم شامل احکام وضعی شده این صحیح است صحیح نیست تام هست نیست، این انصافا خیلی مشکل است، شرط هست نیست، احکام وضعی را نمی گیرد، مخصوصا اگر قائل بشویم ...

عرض کردیم ظاهر بعضی از روایات اهل سنت همین بحر محیط و اینها ظاهرش این است که احکام وضعی را خبر می‌دانند یعنی از مقوله‌ی اخبار می‌دانند و نه انشاء، چون شارع خبر می‌دهد که نماز رکنش این است شرطش این است انشاء و اعتبار نیست از این مقوله‌ها نیست، اعتبار قانونی به آن تعلق نمی‌گیرد. ظاهر عبارتشان این است.

اگر این باشد که خوب خیلی واضح است رفع القلم ظاهراً قلم تکلیف است آن که اصلاً اخبار است آن اصلاً اعتبار نیست حکم نیست. لذا مرحوم شیخ هم می‌گوید کما قیل که حدیث رفع قلم شامل احکام وضعی نمی‌شود دقت کردید مدعا چه شد؟ مدعایی که الان ... این مدعا از زمان صاحب جواهر و اینها زیاد راه افتاده است.

طبق این مدعا هم می‌خواهند به شهرت ارزش بدهند و هم می‌خواهند به روایت ارزش بدهند لکن متعکس عمل کرده است.

حالا بنده‌ی سراپا تقصیر این چیزی که الان دویست سال در حوزه‌های ما خیلی رویش کار شده بعد از وحید بهبهانی امثال صاحب جواهر رویش کار کردند من اینطور گفتم که این شهرت را تعبیر کردیم به فرهنگ فقهی، مراد ما از فرهنگ جایی است که متون دینی صریح نداشته باشیم و در مقابل متون دینی مثلاً بگوییم این فرهنگ دینی به عنوان فرهنگ دینی به عنوان شهرت جای بحث نیست آیا با فرهنگ دینی می‌توانیم کشف از متون دینی بکنیم یا نه این همان مبنایی است که امثال صاحب جواهر دارند، عده‌ای می‌گویند بله می‌شود.

حالا من تعبیر فرهنگ کردم آنها می‌گویند حجت است، بحث دوم متن دینی تاثیر بگذارد روی فرهنگ دین، متون دینی ما در اینجا رفع القلم است، این تاثیر بگذارد روی فرهنگ دینی، بگوییم این فرهنگ دینی که آمده گفته صحیح نیست پس آن متن دینی هم رفع القلم صحت را هم برمی‌دارد.

لذا ما این بحث را مطرح کردیم و این را در فقه داریم، حالا عواملش چیست من نمی‌خواهم وارد این عوامل بشوم، گاهی اوقات ما یک متون دینی داریم بعد در فقه که به صورت فتوا آمده است فتوا خلاف آن ظاهر است، مثلاً همین تجافی در باب تشهد اگر بخواهیم روایتش را در بیاوریم ظاهرش این است که در تشهد در نماز جماعت یتجافی ظاهرش بر وجوب است اما فتوا بر استحباب است.

روایت را که آدم نگاه می کند ظاهرش وجوب است در باب انشاد شعر در ماه رمضان ظاهرش حرمت است آقای خوئی هم احتیاط و جویی می کردند و روایت را هم به اصطلاح خودشان صحیح می دانستند، روایت ظاهرش این است که حرمت است اما فتوا بر کراهت است، یعنی ما این مشکل را در فقه شیعه و در فقه اهل سنت داریم، مثلاً یک فتوایی است که اگر انسان مالی را صدقه داد از آن فقیر نخرد خودش نخرد مثلاً فرض کنید به عنوان زکات گندم داد به فقیر باز دو مرتبه خودش آن را از فقیر نخرد، ظاهراً نصی که روایت می کند عروه هم دارد گفته کراهت دارد، لکن ظاهر نصش حرمت است انصافاً.

یعنی ما یک مطلبی داریم که در متون روایی ما فتوا مطلب دیگری است، این هم یکی از علل اختلاف فتوا در زمان ماست عده ای گفتند نه ظاهر روایت فرض کنید وجوب است پس تجافی واجب است، ولو فتوا بر استحباب است، ما دنبال فتوا نیستیم. یکی از حضار: اصلاً همین روایت یتجافی ولا یتوجه من ...

آیت الله مددی: بله این سندش هم صحیح است حالا نمی دانم حریز است یا حلبی است در ذهنم الان نیست.

یکی از حضار: علی بن یحیی عن محمد بن الحسین عن صفوان عن عبدالرحمن بن حجاج قال سالت ابا عبد الله علیه السلام ...

آیت الله مددی: نه این نیست، یکی دیگر هم هست به نظرم دو تاست، البته من که می گویم به نظرم برای پنجاه سال قبل است تازگی نگاه نکردم. یک وقتی بحثی با مرحوم آقای بجنوردی چون شوهر خاله ی ما بود داشتیم همین اشکال را به ایشان می کردیم که ظاهر روایت بر وجوب است این شاید پنجاه و یکی دو سال قبل است، ظاهر این روایت بر وجوب است اما فتوا بر استحباب آمده است، واقعش همین است که یتجافی ولا یتمکن من السجود ولی ظاهرش بر وجوب است اصلاً، لکن فتوا بر استحباب است.

این را ما آمدیم یک عنوانی خود بنده دارم، این عنوان در هیچ کتابی نیست، این تاثیر متون دینی بر فرهنگ دینی آیا متون دینی می توانند بر فرهنگ فقهی تاثیر بگذارند، تاثیر فرهنگ فقهی بر متون دینی، البته این دو تا تاثیرش به این نحو است، فرهنگ فقهی تاثیر به ناحیه ی حجیت می گذارد، آن به ناحیه ی دلالت تاثیر می گذارد، دو تا تاثیر متعکس هستند.

الان فتوا بر استحباب است شما الان اگر روایت را بخوانید ظاهرش یتجافی و لا یتمکن من السجود انصافا ظاهرش در وجوب است، لکن فتوا بر استحباب است، و ما داریم یعنی می خواستیم این نکته را عرض کنم که این یک بحثی است در فقه خیلی تاثیر گذار است، ببینید اگر این مطلب درست باشد مطلب فرهنگ و مسالهی متون درست باشد، این خیلی هم جلب توجه می کند و هم برش یک ضوابط اصولی قرار بدهیم، خیلی بحث ها وجود دارد.

مثلا همین امروز در بحث اول هم عرض کردیم شهرت جابر یا کاسر است، خوب این نه در فقه و نه در اصول شیعه وجود نداشت، این اصلا بعد پیدا شد، این مطلب را اگر ما یک بابی را برایش باز بکنیم، این یک بابی می خواهد برای خودش، که تاثیر و تاثر فرهنگ فقهی با متون فقهی یا متون دینی اینها می توانند روی همدیگر تاثیر داشته باشند، درست هم هست آقایان هم بحث کردند ما هم همان بحث را آوردیم اما این را آوردیم به صورت یک بحثی که به نظر ما حتی در بحث ضوابط اصولی هم قابل بحث است.

یکی از حضار: فرهنگ دینی که می فرمایید با تلقی اصحاب نزدیک است از نظر معنا؟

آیت الله مددی: مثلا اجماعی که سید مرتضی می گوید به درد فرهنگ دینی می خورد.

یکی از حضار: یعنی در اجماع کمتر از تلقی اصحاب است؟

آیت الله مددی: همان تلقی اصحاب هم فرهنگ است.

آن فرهنگ فقهی که ما می گوئیم عرض کردم فتوای عده ای از فقها، فتوای فقیه واحد هم حجت است لکن برای مقلد، اینجا بحث مقلد نیست بحث مجتهد است، فرهنگ فقهی را برای مجتهد به کار می بریم اما حجیت فتوا برای مقلد است فتوای یک شخص فقیه هم حجت است، این دو تا را با هم اشتباه نگیرید این فرهنگ دینی نیست، البته این بحث هست، عده ای از علمای ما معتقدند مثلا همین تعبیر فرهنگ فقهی را ندارند اما می گویند اگر فتوای عده ای از فقها بر وجوب یک شیء یا استحباب بود و دلیل پیدا نکردیم لا اقل استحباب ثابت می شود، یعنی تسامح در ادله ی سنن را به فتوا هم سرایت دادند.

آن حدیثی که نقل کردند من بلغه عن النبی است اینجا فتوای فقیه است، آن که متعارف بود حدیث ضعیف را اگر دلالت بر وجوب یا استحباب داشت قبول می کردند می گفتند تسامح بر ادله ی سنن بعدها این فرق را هم اضافه کردند که اگر فقیه یا فقها فتوا دادند و دلیلی نداشتند لا اقل استحباب اثبات بشود، به همین قاعده ی من بلغ به اصطلاح .

حالا بنده ی سراپا تقصیر این را عوض کردم گفتم این پس یک مقدار اصحاب قبول کردند که فرهنگ فقهی تاثیر در استحباب دارد چون استحباب هم حکم شرعی است و حکم شرعی هم دلیل می خواهد.

می تواند فرهنگ فقهی تاثیر در استحباب داشته باشد، وجوب را نتواند اثبات کند استحباب را می تواند اثبات کند.

یکی از حضار: تصویب نمی شود آن وقت.

آیت الله مددی: چرا مشکل دارد قبول نکردیم ما اصلا تسامح را قبول نکردیم که بخواهیم این فرع را قبول کنیم.

خواستیم بگویم این هست یعنی خیال نکنید این مطلبی بی اثر است مطلبی تاثیرگذار است و مثالش همین موضوعی است که درس هستیم و مثال درستی است و انصافا هر دو مطلبش خالی از اشکال نیستند.

یعنی نه تاثیر متون دینی بر فرهنگ قابل قبول است و بالعکس ... یعنی عبارۀ اخری اصولا ما معتقدیم که مسائل در قبول بین عده ای از فقها اینطور نبوده که یک امر مبهمی باشد که ما این امر با تعبد درست کنیم و به تعبد برگردیم، ابهام به نظر ما خیلی ندارد، با آشنایی با قواعدی که در نزد شیعه بود و تاریخ شیعه و تاریخ فقه اسلامی و تاریخ فقه شیعه و تاریخ حدیث و وضع حدیث و به حساب جغرافیای حدیث و اینها چون در مباحث رجالی فقط همین را نگاه کردند که ثقة باشد یا غیر ثقة .

اصلا شاید برای شما جای تعجب باشد یکی از مبانی مسلم در رجال طبقات است، از همان قرن سوم و چهارم که اهل سنت مطرح کردند وجود داشت، عرض کردم طبقات از همان قرن اول دیگر مطرح شد، قبل از آن خیلی روی طبقات بحث نمی کردند توضیحات تاریخی اش بماند . بین ما نه بین اهل سنت . اما مثلا یک حدیثی است در باب همین احرام قبل از میقات عن علی عن الحلبي عن حماد عن الحلبي یا عن حسین بن سعید ، مرحوم محقق ثانی ، محقق کرکی در کتاب جامع المقاصد نوشته و هذا حدیث صحیح الاسناد ، یعنی ایشان گفته

صحيح الاسناد درست است حسين بن سعيد، حماد هم يا ابن عثمان يا ابن عيسى ثقة است حلبی هم هر کدام باشد ثقة است، آن وقت ببينيد اين در قرن دهم است مرحوم محقق ثاني نهصد و چهل ، نهصد و چهل و يك وفاتش است، حالا من ترديد دارد.

در قرن بعدش صاحب معالم می گوید درست است اين حماد اگر ابن عيسى باشد با اين طبقه نمی خورد ابن عثمان باشد با آن نمی خورد يعنی خیلی عجيب است آدم تعجب می کند مرحوم محقق ثاني يك حدیثی را حکم به صحتش کرده فقط اسمائی را که درش هستند ثقات هستند توجه نکرده که طبقه درش نیست، اين در قرن دهم است، من می گویم از اواخر قرن دوم و قرن سوم طبقات بين اهل سنت متداول بوده است.

اصلا اینهایی که در رجال افتادند طبقات را ملاحظه کردند، شما ببينيد تفاوت را و تعجب آور هم بود اگر من در جامع المقاصد ندیده بودم تصورم چیز دیگری بود، و اين مطلب درست است، ببينيد اين ذهنيت ایشان اين حماد دو تا هستند هر دو هم ثقة هستند حلبی هم هر کدام باشد ثقة است که حلبی ها سه تا چهار تا هستند ، حسين بن سعيد هم که يك نفر است و ثقة است ، درست است اما خوب مرحوم پسر شهيد ثاني مرحوم صاحب معالم ایشان اشکال می کند می گوید اين حماد اگر ابن عيسى باشد آن یکی از او نقل نمی کند اما اگر آن یکی باشد آن یکی از او نقل نمی کند، درست هم هست اشکال طبقه ای ایشان وارد است.

يعنی اين جزو مسلمات و بدیهيات علم رجال بود. يك عده ای طبقات مرسل را قبول می کردند ملاحظه ی طبقات نمی کردند، اما اين جزو اساسيات علم رجال شد، حديث شناس اصلا بدون علم رجال اصلا بحث نمی کردند.

با اين دقت هایی که آنها داشتند در بين بزرگان ما اين مساله ی طبقات ملاحظه نشده بود.

اين مطلبی که الان در اینجا هست اين است، اصل مطلب اين است، آن وقت ما دنبال اين هستيم که آیا اين فرهنگ دينی فعلا بحث دوم ما اين است که راجع به صبی می شود گفت قبول کرد يا نه ، نه راجع به متن ثلاثی ، راجع به صبی، دانه دانه حساب بکنيم. راجع به مجنون نداريم، مسلم مجنون مسلوب الاماره است، ما راجع به سکران، مست که آن هم عباراتش ارزشی ندارد راجع به آن در زنی که مست بوده و خودش زوجت نفسها آنجا روايت داريم. راجع به مجنون نداريم.

راجع به صبی هم چند تا روایت داریم در باب صبی در اموال خودش، در غیر اموال خودش نداریم، اما فتوا داریم، فرهنگ دینی از زمان شیخ به بعد داریم ادعای اجماع هم داریم، آیا این مقدار کافی است برای اینکه به عنوان یک متن دینی آن را قبول کنیم یا نه بحثی که هست این است.

عرض کنم در این مرحله چون این شان فقیه است دیگر این بحث‌های رجالی و سندی ندارد، ببینید فقها اصولاً ترتیبشان اینطوری است که در یک مسأله‌ای که وارد می‌شوند جهات مختلف را در نظر می‌گیرند، اولاً محل بحث و محور را می‌برند روی صبی ممیز چون صبی غیر ممیز بچه است و ارزشی ندارد، از آن طرف عرض کردم اینها یک قواعد کلی دارند اگر بخواهند بیع صبی را قبول نکنند سعی می‌کنند دنبال آن اصل باشند، اصل اولی احل الله البیع است.

از آن طرف هم در قرآن آمده که مال بچه و یتیم را به خودش ندهید مگر به دو شرط یکی بلوغ و یکی رشد اگر بنا بود که رشد و تمیز به تنهایی کافی بود دیگر قید بلوغ نمی‌خواست، یعنی ببینید صبی در مال خودش...

من دیروز توضیحات دادم این را اصطلاحاً سنت می‌گفتند فریضه، صبی در مال خودش، یتیم در مال خودش قبل از بلوغ، سنت، صبی در مال دیگران در مال ولی یا یک شخص دیگر، پول شما را بگیرد و برود با آن تجارت بکند.

اینها می‌آمدند یک اصل می‌گرفتند اصل صبی در مال خودش بود، این آیه قرآن است این دیگر روایت نمی‌خواهد، وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادروا لهم اموالهم.

یکی از حضار: آیه منحصر در یتیم است نه صبی سنت گفته...

آیت الله مددی: چون قبل از بلغوا النکاح دارد یتیم را اینطور گفتند که لا یتیم بعد البلوغ اصطلاحاً در خیلی از روایات کلمه‌ی یتیم آمده مراد صبی است، این اصطلاحات است.

پس بنابراین در خود مال خودش بلوغ و رشد، رشد به تنهایی کافی نیست در مورد مال خودش، چون شما می‌خواهید بگویید رشد به تنهایی کافی بود در مال دیگری. بلوغ هم به تنهایی کافی نیست. تا رشد نباشد کافی نیست.

یک مطلبی که بود این بود، مطلب دومی که در اینجا بود این نکته بود، یعنی اگر می خواستند تعمیم بدهند تعمیم می دادند به لحاظ این سنت، نکته ی دومی که بود عرض کردم شواهد کاملاً کافی است از اوایل قرن دوم در جامعه ی اسلامی در بین مسلمانان بیع صبی را قبول نمی کردند، حالا به خاطر حدیث رفع بود یا هر چه بود خوب این یک نوع زمینه ی ارتکاز در بین ... یعنی این معلوم می شود که از فرهنگ شیعی نبوده از فرهنگ فقه اسلامی بوده، فرهنگ دینی بود بالاتر می رود.

یکی از حضار: اینکه ابوحنیفه در کتبش قبول کرده ...

آیت الله مددی: آن قیاس است آن استحسان است چرا ...

یکی از حضار: چون در کوفه دیگر جا افتاده است.

آیت الله مددی: بله در کوفه جا افتاده است، انصافاً جا افتاده است.

یکی از حضار: تحصیل محقرات کی وارد شد؟

آیت الله مددی: از همان اول ... در آنها از اول بوده در ما تقریباً از سال ها هفتصد یا هشتصد است در ما دیرتر وارد شد در آنها از اول است.

این هم یکی مسالهی بعدی که آمد یک بحث کبروی کلاً مطرح بود و آن ترابط بین اعتبارات قانونی است، من این را کراراً عرض کردم در کتاب های ما برخورد کلی این است که متون دینی و خطابات دینی را بر اساس روابط عبد و مولی تفسیر می کنند، عرض کردیم که شاید بهتر این باشد که بر اساس رابطه ی قانونی معنا بکنیم، فضای قانونی بدهیم و عرض کردیم چند تا نکته ی اساسی در فرق بین این دو فضا هست.

در فضای عبد و مولی ترابط و تسامح خیلی مهم نیست یعنی مولی صبح یک دستوری می دهد دو ساعت بعد یک چیز دیگری می گوید عبدش می گوید آقا این با دستور صبح نمی ساخت می گوید به تو مربوط نیست صبح این را گفتم حالا این را گفتم، به تو ربطی ندارد اما متعارف چون قانون جزو احکام عقل عملی است متعارف در قانون الی الان هم که بشر ... البته بشر را عرض کردم حدود چهار هزار

سال قبل سابقه‌ی قانونی داریم ... لکن فعلا در سطح جهانی که به صورت قانونی درآمده حدود دویست و خورده‌ای سال است که دیگر در سطح جهانی در آمده است. متعارف در بشر هم همین بوده است که مواد قانونی باید با هم سنخیت و ترابط داشته باشند، یک ترابط قانونی باشد.

ولذا الان گاه گاهی یک قانون در مقام اجرا با یک قانون دیگر مشکل پیدا می‌کند، می‌آیند آنجا تشکیل می‌دهند و تعبیرات مختلفی دارند مجمع تشخیص مصلحت می‌گذارند عناوین دیگر قرار می‌دهند برای اینکه این تنافی و تضاد را بردارند این ترابط بین مواد قانونی جزو یکی از اصول مهم نظام قانونی است، این ترابط را ما آمادیم در فقه به نظام فقهی تعبیر کردیم، آنجا نظام قانونی در اصول تعبیر بود، این در فقه این ترابط را خیلی برایش تاثیر قائل شدیم، هم در اصول و هم در فقه که توضیحاتش گذشت.

اصولا ما معتقد هستیم که ... من عرض کردم که علمای اسلام از اواخر قرن دوم اصطلاحی به نام تخصیص آوردند، دو تا دلیل را که با هم بررسی کردند... علمای ما از دو قرن قبل تقریبا کمتر یک حکومت و ورود هم به آن اضافه کردند که اهل سنت نداشتند. ما عرض کردیم مجموعه‌ی این سه تا را گذاشتیم ادبیات قانونی، اصلا گفتیم همه‌ی اینها ادبی است، یک چیز دیگری هم اضافه کردیم به نام روح ورود، روح ورود از این ورودی که آقایان می‌گویند بالاتر است، حالا جزو این ادبیات قرارش بدهیم یا جزو مراحل بعدی .

ببینید ورود را اصطلاحا این گفتند، مجرد اینکه شارع یک تعبد داد یک دلیل دیگر خود به خود خارج بشد، این را ورود می‌گویند، همینکه شارع گفت لیس لاحد من موالینا فی التشکیک فی ما یرویه عنا ثقاتنا شما شک نکنید ، پس دیگر فرض کنید مثلا ما خیال می‌کردیم فلان چیز ... مثلا زن حائض بعد از انقطاع دم استصحاب حرمت می‌کردیم ، لا تنقض الیقین بالشک ، یقین به حرمت داشتیم، شک می‌کنیم استصحاب جاری می‌کنیم.

حالا روایت آمد که نه حرام نیست، روایت تا آمد و گفت حرام نیست به برکت این تعبد تا امام فرمود شما شک نکنید نسبت را همیشه بین دلیل اعتبار نگاه کنید، شما شک نکنید تا گفت شک نکنید لا تنقض الیقین بالشک جاری نمی‌شود بنفسه جاری نمی‌شود، اسم این

.....
را گذاشتند ورود. اگر تعبد آمد گفت شک نکنید لیس لاحد من موالینا التشکیک ، شما می گوئید ما شک داریم قبلای حرام بود آیا الان حرام هست یا نه شک داریم این روایت اصلاً می گوید شک نکنید اسم این را گذاشتند ورود.

از آن طرف گفت اگر شک بین سه و چهار کردید بنا را بر چهار بگذارید از آن طرف هم گفت لا شک لکثیر الشک اگر کثیر الشک شک بین سه و چهار کرد بنا را بر چهار بگذارد نماز را تمام کند و ... کثیر الشک اینطوری است مگر شک بین چهار و پنج باشد و بنا بر چهار بگذارد، این را آمدند گفتند این تصرف در موضوع لسان دلیل است می گوید شک تو شک نیست.

یکی از حضار: آخر آن شک در روایت است این شک در موضوع است چه ربطی به هم دارد .

آیت الله مددی: این حکومت است آن ورود است فرقی این است.

یکی از حضار: نه اینکه فرموده شک در موالی ما نکنید این چه ربطی دارد به اینکه در به شکمان در استصحاب عمل کنیم .

آیت الله مددی: چون در اسلام می گوید لا تنقض الیقین بالشک ... من یقین داشتم این زن حرام است الان شک دارم ، استصحاب حرمت می کنم.

یکی از حضار: ما در دلیل لا تنقض الیقین بالشک که شک نداریم که ...

آیت الله مددی: چرا شک نداریم ؟

یکی از حضار: دلیلش که محکم است صحیحه اذا عرفتم ... المینا

آیت الله مددی : خیلی خوب ... درست شد

یکی از حضار: پس بنابراین این روایت یک مجرای آن روایت است ...

آیت الله مددی: آن روایت می گوید شما اصلاً شک نکنید، لذا حدیث استصحاب جاری نمی شود اصلاً لا تنقض الیقین بالشک نمی آید ناظر به این نیست، می گوید اصلاً شک نکن، حدیث آمد که آقا بعد از انقطاع دم هم هنوز حلال است، دیگر شما استصحاب نمی کنید.

اما این یکی نمی گوید شما شک نکن می گوید لا شک لکثیر الشک اگر آمد تصرف کرد گفت شک شما شک نیست، این می شود حکومت، این دو تا را فرق بگذارید.

این حقیر سرا پا تقصیر یکی دیگر اضافه کردیم که از ورود هم بالاتر است مثل مساله ی استصحاب و مساله ی قاعده ی تجاوز ببینید شما در سجده می گوید شک در رکوع کردم، امام می فرماید بلی قد رکعت رکوع کردی برو ادامه بده ... خوب طبیعتا کسی که شک در رکوع می کند آنکه حالت سابقه دار است قیام است و قرائت اگر حالت سابقه را دید قرائت را دید یقین دارد قیام داشته الان سجود است رکوع مشکوک است خوب استصحاب عدم رکوع بکند اگر حالت قرائت لحاظ بشود.

اگر حالت رکوع لحاظ بشود قرائت لحاظ نشده است، ببینید آقایان یک بحثی دارند در اینجا استصحاب عدم رکوع جاری نمی شود اینجا قاعده ی تجاوز جاری می شود، گیر هم کردند که چه کارش بکنند، چون چند راه مطرح شد حالا نمی خواهم عرض بکنم، یک راه رفتیم غیر از راه تمام این آقایان، مرحوم نائینی مرحوم آقای خوئی دیگران مرحوم شیخ عده ی زیادی اینجا راه های مختلفی را مطرح کردند آن طریقی را که ما دادیم این بود، اگر می خواست استصحاب بکند باید حال قرائت شما را می دید همین که حال قرائت را ندید دیگر استصحاب خود به خود جاری نمی شود این از آن ورودی هم که گفتیم بالاتر است.

این اصلا آن حالت را ندید اگر آن حالت را ندید اصلا خود به خود استصحاب معنا ندارد جاری بشود، تعبد او اصلا امکان ندارد، ببینید می گوید در سجده شک می کنم امام می فرماید بلی قد رکعت، یعنی رکوع را دید، یعنی چه رکوع را دید حالت قبل از رکوع را ندید چرا چون این امور اعتباری است و جعل احکام است، در جعل احکام می تواند موضوعات متعدد ببیند امکان داشت ببیند شما قرائت کردید الان شک می کنید یعنی اصل عدم رکوع است بنا را بگذار به عدم رکوع لذا اسم این را بنده ی سرا پا تقصیر فعلا اصطلاحا در اصول عملیه می آید. عرض کردیم مفصلا بحث تعارض اصول عملیه را مرحوم شیخ به تفصیل و مفصل آورده در آنجا ما نکات خاصی را عرض کردیم، عرض کردیم گاه گاهی اصلا نسبت ورود هم نیست اصلا آن حالت سابقه را ندید و به تعبیر مرحوم شیخ در اول رسائل الشک ان لوحظت معه الحالة السابقة، باید حالت سابقه لحاظ بشود اصلا لحاظ نکرد، حالت قرائت را ندید.

.....

حالت رکوع را دید بلی قد رکعت ، تا رکوع را دید یعنی قبلش را من ندیدم تا ندید یعنی استصحاب جاری نمی شود، اصلاً لحاظ نیامد
احتیاج ندارد. مشهور علمای ما تخصیص قائلند دیدم بعضی از این معاصرین هم قائل به تخصیص شدند تخصیص که فوق العاده بعید
است اصلاً جایش نیست.

مشهور مثل آقای خوئی قائل به حکومت هستند شاید نادری هم قائل به ورود باشند، قائل به حکومت هستند یعنی شرح می دهد و تفصیل
می کند، عده ای هم از راه های دیگر رفتند که نمی خواهم عرض کنم، به ذهن ما می آید که راه دیگرش هم این است این یک مطلب بود،
یک مطلب هم نظام فقهی بود که باز فردا توضیح می دهم ، امروز خیال کردیم تمام بشود نشد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.